

زیر سم اسب آبی

محمد مهدی نجفی

تن اوراقم را
چهار موتور خسته
زرت و پرت کنان
می برد به خانه ی بخت
در منتها الیه زرافه

چشم باز می کنم و خود را در دهان غاز می بینم
لب می گشایم و از دهانم واق می شنوم
نور چراغ قوه می شوم زیر پتو
و از ستون فقراتم ماری بیرون می خزد
که قبلن در خطوط مترو به فکرم خطور کرده بود

مشتم را باز می کنم
تا خودم را به نماینده ی محصولات ایران خودرو نشان بدهم

گلگیر چپم
خراشی دارد به پهنای شانهام
چراغ خطرهایم پر یود شده اند
مشانهام نشت می دهد

و در طحالم
روغن شناور است

باید شنا کنم
زیر سم اسب آبی
خودم را برسانم به رختی که در آن می خوابی
به جالباسی

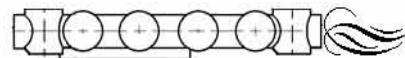
اگر رو در روی من بایستید و بخواهید به چشمانم زل بزنید؛ با پوزخندی به استقبال شما می آیم که امتدادش به ما نشان می دهد هم اینک رو به روی هم، پشت میزی کوچک در یک رستورانِ بین جاده ای نشسته ایم. دور ما آدم های زیادی گرد آمده اند؛ بی اینکه بدانند دورِ ما جمع شده اند. مشتم را روی میز می کوبم (نه آنقدر محکم که از جا بپرند، در آن حد که بیشتر به حضورِ ما پی ببرند) و از شما می خواهم پوزه را در سوپی که مرا به آن مهمان کرده اید فرو ببرید. بگذارید کمی پوزه ی قشنگتان در سوپ شنا کند. آنگاه در حالی که سوپ از چانه ی شما می چکد، چشمانتان را پذیرا خواهیم بود. در غیر این صورت به من زل نزنید! انگار لگد می زنید.

غلت می خورم و از جالباسی فرو می افتم
شاید کمی چروک
شاید بسی کثیف
زیر سم اسب آبی
شهید می شوم

جنازه ام سهم ماشین لباس شویی است
اما در لگنی کهنه
در حالی که روی صندلی راحتی نشسته
خودش را باد می زند
گزارشگر بی بی سی برایش چای می آورد
و افکار عمومی در اعتراض به اعتصاب می کند
فیل خمیازه می کشد
و آقای راننده

در یک مصاحبه ی تلویزیونی اعلام می کند:
مقصر اصلی انحراف به چپِ جالباسی و خواب آلودگی اسب آبی است

با پشه‌ای که در صدایم پرواز می‌کند
آواز می‌خوانم
آوازم را موتوری چهار سیلندر
زرت و پرت کنان
بدرقه می‌کند
و من در طحال شیرجه می‌زنم
با شنای پروانه
خودم را می‌رسانم به انتهای باغ
و یک جالباسی جایزه می‌گیرم



www.mindmotor.net